

# بانوی بهشتی

## زهد و عبادت

محمد عابدی

۱- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

[www.mohaddaseh.ir](http://www.mohaddaseh.ir)

[info@mohaddaseh.ir](mailto:info@mohaddaseh.ir)

[mohaddaseh@gmail.com](mailto:mohaddaseh@gmail.com)

## فهرست

- زنان اسوه
- تبار اسماء
- پرستوی مهاجر
- سالهای فراق از خورشید رسالت
- نوید بازگشت
- جنگ خیبر
- آزرده از آشنا
- هدیه خدا
- عروج جعفر بن ابیطالب
- خاطره دیدار رسول
- با یادگاران همسر
- عبدالله

- محمد
- عون
- ازدواجی دیگر
- مولود حجۃ الوداع
- تحفه حجۃ الوداع
- غروب خورشید رسالت
- بعد از مهاجرت به مدینہ
- لباس ستمگران
- محرم اسرار
- خواب فاطمہ
- گواہ بر حق
- حدیث غربت زہرا
- بریز آب روان اسماء

- [دیدبان قله‌های معرفت](#)
- [بازگشت خورشید](#)
- [خورشید غدیر](#)
- [رهنمودهای پیامبر](#)
- [توطئه شوم](#)
- [وعدۀ رسول](#)
- [تربیت شهید ولایت](#)
- [غروب آخرین امید](#)
- [گنبد سبز فام](#)
- [شخصیت روایی](#)
- [راویان از اسماء بنت عمیس](#)

## زنان اسوه

در دامن پر مهر اسلام، شیر زنانی پرورش یافته‌اند که نامشان چون ستاره در آسمان فضایل می‌درخشد. چهره‌های

پر فروغی که از چشمه‌های معرفت جرعه‌ها نوشیدند و تشنگان کوثر عشق و ایمان را از زلال ولایت سیراب

نمودند. در ژرفای روحشان دریایی از عشق به اهل بیت (ع) موج می‌زند و تاریخ گویای نقش ارزنده‌شان در نهضت

عظیم نبوی و برافراشتن پرچم ولایت علوی است.

«اسماء بنت عمیس» یکی از پیشگامان در اسلام، مهاجرت، جهاد و یاری اهل بیت (ع) است که عمر خود را وقف

پایداری اسلام و تداوم ولایت کرد. در این مقاله با زندگی سراسر حماسه و ایثار این بانوی بهشتی آشنا می‌شویم.

و شما را نیز در این زیارت به دیدار بانوان قبیله ابرار می‌بریم.

## تبار اسماء

پدرش عمیس فرزند معد بن تیم، بود که نسبتش با چند واسطه به عفرس بن اقتل (سرسلسله قبیله خثعم) منتهی

می‌شد و مادرش هند (و خوله جرشیه) نامیده می‌شد. وی دختر عوف بن زهیر از قبیله جرش بود. چون در میان

عرب بهترین دامادها را داشت، پیامبر (ص) او را ستوده است. وی قبل از عمیس با حارث بن جون ازدواج کرده بود.

در روایات از اسماء و خواهرنش با عنوان خواهران بهشتی یاد شده است.

## پرستوی مهاجر

در زمانی که دعوت پنهانی پیامبر اکرم (ص) ادامه داشت و هسته نخستین امت اسلامی بآرامی در حال شکل گرفتن بود اسما به همراه همسرش جعفر بن ابیطالب به محضر پیامبر (ص) شتافت و به یگانگی معبود و رسالت رسول (ص) شهادت داد و در روزگاری که یاران دین خدا بسیار اندک بودند، نام خود را جزو پیشگامان اسلام ثبت کرد.

رفته رفته به شمار پیروان دین آسمانی افزوده می‌شد. پیامبر خانه «ارقم» را پایگاه تبلیغی خود ساخت. مشرکان با احساس خطر عظیمی که در انتظارشان بود، گرد هم آمده، پیمان بستند که تازه مسلمانان قبایل خود را شکنجه کنند. رفتار وحشیانه آنان از جدی بودن نهضتی حکایت می‌کرد که با سرعتی چون برق به پیش می‌تاخت. آنها ایمان آورندگان را تحت فشار قرار دادند، به طوری که گروهی زیر شکنجه‌های ایشان جان باختند، یا دچار محنت‌های فراوان شدند. یاسر، عمار، سمیه، بلال، خباب بن ارث و صهیب بن سنان رومی، تنها نمونه‌هایی هستند که تاریخ نام آنان را به حافظه سپرده است.

سیاست جدید قریشیان جامعه را به دو گروه معارض هم تقسیم کرد. با توجه به بنیانهای به ظاهر مستحکم مشرکان از نظر سابقه تاریخی و تعصبهای قومی و نژادی، گمان می‌رفت که بزودی بساط دعوت جدید برچیده شود. با رویکرد قدرتمندان به رفتار خشونت‌آمیز از گرایش روزافزون به اسلام کاسته می‌شد، زیرا کینه‌توزیهای اهل مکه منظره‌های دردناکی پیش روی مؤمنان مجسم کرده بود و گاه به رعب و وحشت آنان می‌انجامید.

«اسماء بنت عمیس» یکی از پیشگامان در اسلام، مهاجرت، جهاد و یاری اهل بیت (ع) است که عمر خود را وقف پایداری اسلام و تداوم ولایت کرد.

هجرت مؤمنان از مرکز تشنج و تنش، اصولی‌ترین اقدامی بود که رهبری نهضت می‌توانست در پیش گیرد. از این روی آنگاه که در باره مهاجرت از ایشان کسب تکلیف شد فرمود «هر گاه به خاک حبشه سفر کنید، برایتان

سودمند خواهد بود زیرا با وجود زمامداری نیرومند و دادگر، در آنجا به کسی ظلم نمی‌شود و آنجا سرزمین صدق و پاکی است و می‌توانید در آن دیار به سر برید تا خدا گشایشی پیش آورد.» گروهی ده الی پانزده نفر که چهار زن در میانشان به چشم می‌خورد اولین مهاجران به آن سرزمین بودند. آنان در ماه رجب سال پنجم بعثت حرکت کرده، شعبان و رمضان را در حبشه ماندند ولی در پی بروز شایعه‌ای مبنی بر تغییر سیاست قریش، در ماه شوال به مکه باز گشتند افرادی همچون رقیه دختر رسول خدا (ص)، در ماه شوال و همسرش عثمان بن عفان در نخستین گروه مهاجران حضور داشتند.

آنها پس از با خبر شدن از ناآرامی مکه بار دیگر در همان روزهای نخست بازگشت رو به سوی حبشه کردند و به این ترتیب مهاجرت اصلی شکل پذیرفت. آنان ۸۳ نفر یاد شده‌اند که ۱۱ نفرشان زن بودند و به سرپرستی جعفر بن ابیطالب و همراهی همسرش اسماء وارد حبشه شدند.

این اقدام مهاجران چند فایده عمده داشت. نخست آنکه نیرویی معتقد و آماده برای نهضت در مقابل هر نوع قتل عام به حساب می‌آمدند و از شدت یافتن دامنه اختلاف میان مشرکان و مؤمنان تا به بار نشستن نهضت جلوگیری می‌کرد و به علاوه تبلیغ اسلام در فرامرزهای مکه می‌شد. و در نهایت دست مشرکان را از آنان کوتاه کرده، به اقدامات انفعالی وا می‌داشت؛ که با شکست مشرکان مبنی بر بازگرداندن مهاجران، بر اوج ذلتشان افزوده شد.

### سالهای فراق از خورشید رسالت

روایاتی که نحوه زندگی مهاجران حبشه را ترسیم می‌کند، برخی به وضعیت خوب و گاه ایده‌آل آن سرزمین برای مسلمانان اشاره دارد، مانند فرموده پیامبر (ص) که حبشه را سرزمین سودمند دانسته بود. و سخن ام سلمه

(همسر ابی سلمه که بعدها به افتخار همسری پیامبر دست یافت) که می گفت: وقتی به حبشه رسیدیم با نجاشی همچون بهترین همسایه بودیم. او به دین ما گروید و ما بدون اینکه اذیت شویم یا چیزی بشنویم خدا را عبادت می کردیم.

و شعر عبدالله بن حرث که گفت:

هر یک از بندگان خدا در مکه مغلوب شد ما سرزمین خدا را گسترده یافتیم انسانها را از ذلت و خواری نجات می دهد و به ذلت زندگی و مرگ همراه با عار صبر نکنید.

از طرف دیگر بانو اسماء بنت عمیس در پاسخ طعنه یکی از صحابه می گوید: شما با رسول خدا بودید. او

گرسنه هایتان را سیر و نادانهایتان را راهنمایی می کرد و ما [به لطف پروردگار از رنج آفرینی شما] دور افتاده بودیم...

سیاست جدید قریشیان جامعه را به دو گروه معارض هم تقسیم کرد. با توجه به بنیانهای به ظاهر مستحکم مشرکان از نظر سابقه تاریخی و تعصبهای قومی و نژادی، گمان می رفت که بزودی بساط دعوت جدید برچیده شود.

حقیقت این است که محیط حبشه نسبت به جو پر خفقان و فشار مکه که کانون تشنج بود محیطی آرام به نظر می رسید. علاوه بر اینکه وجود پادشاه عادل آن، میزان امنیت و عدالت اجتماعی و سیاسی را تا حد درخور ملاحظه افزایش می داد. اما عوامل مخالف که در ارکان حکومت هم دست داشتند با تشنج آفرینی موجبات نگرانی مهاجران را فراهم می ساختند. از جمله زمانی که نمایندگان قریش به قصد استرداد مهاجران به نزد نجاشی آمدند. غالب وزیران وی با سفیران قریش هماواز خواستار بازگرداندن مهاجران شدند. همچنین وقتی نجاشی سخن قرآن را در مورد عیسی بن مریم زبان جعفر شنید و در مقابل آن سر تسلیم فرود آورد و بر اثر تاجر فراوان گریست.



کینه‌توزیها علیه جعفر - خصوصا در میان درباریان که از سوی گروه قریش تطمیع شده بودند - پدید آمد.  
ام‌سلمه از واقعیات فوق چنین پرده برمی‌دارد: زمانی که هدایای قریش به کشیشان مؤثر افتاد آنان پس از اسلام آوردن نجاشی با همدستی برخی رجال منطقه علیه وی شوریدند. به خدا سوگند هرگز اندوهی سنگین‌تر از آن ندیدیم که خبر شورش علیه نجاشی به ما رسید؛ از بیم آنکه مبادا آنها بر نجاشی غلبه کنند و در نتیجه مردی بر سر کار آید که، همانند نجاشی که حقانیت ما را درک می‌کرد با ما رفتار نکند. به همین دلیل مسلمانان همیشه آرزوی پیروزی نجاشی بر دشمنانش را داشتند.

وجود جو ستیز علیه مسلمانان و پیامبر را می‌توان در رفتار نجاشی دوم به طور محسوس مشاهده کرد که به محض رسیدن نامه پیامبر آن را از هم درید و کمال بی‌احترامی را به آن نوشته ابراز داشت.

از سویی آنان به سبب مهاجر بودنشان از داشتن زمین و سرمایه اولیه محروم می‌گشتند. بر اساس نوشته تاریخ‌نگاران نجاشی اول شخصی را به خانه جعفر بن ابیطالب فرستاد تا از وضع زندگانی وی گزارش بدهد و او نتیجه تحقیقات خود را چنین بیان کرد: جعفر در شدت فقر و بر روی خاک می‌نشیند و در منزل فرش او تنها خاک است.»

به هر روی اسماء مدت پانزده سال (از سال پنجم بعثت تا هفتم بعد از هجرت) بدین‌گونه زندگی می‌گذراند و به موجب اینکه همسرش نمایندگی پیامبر (ص) را بر عهده داشت ای بسا مورد رجوع زنان مهاجر بوده است.

## نوید بازگشت

مهاجران همچنان منتظر دستور رسول خدا (ص) بودند. رسول اکرم (ص) طی نامه‌ای به نجاشی وی را به اسلام دعوت کرد و خواستار برگرداندن مسلمانان شد. نجاشی نیز ضمن نامه‌ای که به رسول خدا (ص) نوشت اسلام آوردنش به دست جعفر را اعلام کرد و هدایایی را به جعفر سپرد تا به خدمت پیامبر برساند چون دستور رسول اکرم (ص) به اطلاع مهاجران رسید همگی به عشق پیامبری که سالها پیش برای آخرین بار با سیمای نورانیش وداع گفته بودند روی به سوی مدینه آوردند.

## جنگ خیبر

بازگشت مهاجران همزمان با جنگ خیبر بود. در یکی از روزها پیامبر پرچم جنگ را به دست عمر و روز دیگر به ابوبکر داد اما هر دو در فتح قلعه‌های مستحکم خیبر ناکام ماندند و بر اثر حملات دشمن ناچار به عقب نشستند. پیامبر (ص) بعد از این دو اتفاق فرمود «ارونیه ترونی رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یاخدها بحقها لیس بفرار» او (علی) را به من نشان دهید تا مردی را ببینید که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. این پرچم را بسزا بگیرد و فرار نکند به هر تقدیر جنگ با فتح قلعه خیبر به دست امیرمؤمنان (ع) پایان یافت و درست در همین زمان کاروان مهاجران خود را به محل جنگ رساند. رسول خدا (ص) که از فتح خیبر بسیار شادمان بود با دیدن کاروان و نماینده‌اش جعفر شادیش دوچندان شد و با جعفر روبوسی کرد و فرمود: «ما ادری بایهما انا اشد فرحا بقدم جعفر ام بفتح خیبر» نمی‌دانم به کدام بیشتر خوشحالی کنم، به آمدن جعفر یا فتح خیبر!

در این روز دو برادر هر یک در جبهه‌ای ویژه توانسته بودند سکانداری مطمئن و پیروز باشند. علی (ع) در جبهه جنگ و جعفر در جبهه هجرت و مبارزه سیاسی و برون‌مرزی. در آنجا پیامبر (ص) به مثابه هدیه‌ای جاودانه نمازی را که به نام جعفر طیار معروف است به او یاد داد.

## آزرده از آشنا

اسماء نیز از دیدار رسول (ص) شادمان بود اما این خوشحالی با دیدن عمر بن خطاب و برخورد نامناسب وی با اسماء به یکباره فرو ریخت. عمر به نزد اسماء آمد و گفت: «ای حبشیه، ما بر شما در هجرت سبقت گرفتیم» دریغ! وی زمانی پیشتر در پی فرار از میدان کارزار به «گریز پا» مورد شماتت قرار گرفته بود و اینک این گونه به سخنی نسنجیده قلبی آسمانی را به رنج می‌آورد. اسماء خسته از سالها رنج و غربت که انتظار خیر مقدم از آنان داشت به یک باره برافروخت و گفت «به جان خودم سوگند راست گفتمی، شما با رسول خدا بودید، به خدا قسم الان به نزد رسول خدا (ص) می‌روم و اینها را به او باز می‌گویم.

او نزد رسول (ص) آمد و آنچه را که شنیده بود گفت و افزود: ای رسول خدا، مردان بر ما تفاخر می‌کنند و گمان می‌برند که ما از نخستین مهاجران نیستیم!» پیامبر فرمود: «بل لکم هجرتان الی ارض حبشه و نحن مرهونون بکة ثم هاجرتم بعد ذلک» بلکه برای شما دو هجرت است به سوی حبشه هجرت کردید و ما مرهون به مکه بودیم آنگاه شما بار دیگر هجرت کردید. بر اساس روایتی دیگر فرمود: دروغ گفت آن که اینچنین سخن راند. برای شما دو هجرت است: به سوی نجاشی و به سوی من.

بدین طریق اسماء از دستاورد عظیم هجرت که همانا «محفوظ ماندن مؤمنان از گزند دشمنان و حفظ ستون اسلام بود» دفاع کرد و در میدان افکار عمومی، مجالی برای پایمال شدن این حقوق نداد. هجرتی که برای رهایی از شکنجه‌ها، حفظ عقیده، آرمانهای دینی، گسترش مکتب انجام گرفت دارای ارزشی درخشان بود و خداوند متعال بارها از آن به شایستگی یاد کرده است.

### هدیه خدا

جان پاک اسماء ریشه در آسمان داشت و به حق پیوسته بود. او که از آغاز پیوند زناشویی خویشان را وقف مکتب نبوی نمود و ارزشها را چراغ راه خود ساخته بود همواره مرزبان حق شناخته می‌شد. از جمله در ماجرای که منجر به نزول آیه ۳۵ سوره احزاب شد. پاکیزه بانوی مهاجر در نخستین روزهای بازگشت با زنان پیامبر دیدار کرد و آنان به خاطر مقاومتها و صبر و تحمل او را ستودند. اما خود او از ناگفته‌ها، دوران دوری از رسول خدا، مردم حبشه و هر آنچه دیده بود، سخن گفت. در آن حال زنان از آیات نازل شده سخن گفتند. اسماء پرسید: آیا در باره ما هم چیزی نازل شده است؟! گروهی اظهار بی‌اطلاعی کردند و برخی نیز به صراحت جواب منفی دادند. اسماء که از نزدیک با درد سالها حضور در صحنه آشنا بود و خود نیز تندیس تلاش شناخته می‌شد با قلبی شکسته و دیدگانی نمدار به حضور پیامبر (ص) آمد و عرضه داشت: ای رسول خدا (ص)، گویا زنان پیوسته زیانکارند و از هیچ بهره‌ای نصیب ندارند! رسول اکرم (ص) علت را پرسید، گفت: در قرآن بخوبی از آنان یاد نشده است! هنوز فروغ کلام اسماء خاموش نشده و جانش آرام نگرفته بود که فرشته وحی هدیه‌ای برای زنان فرو فرستاد و از مهر پروردگار به ایشان خبر آورد: آیت نازل شده چنین بود:

«ان المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و الصابرین و

الصابرات و الخاشعین و الخاشعات و المتصدقین و المتصدقات و الصائمین و الصائمات و الحافظین فروعهم و

الحافظات و الذاکرین الله کثیرا و الذاکرین اعدالله مغفرة و اجرا عظیما»

بی گمان مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان مؤمن، مردان و زنان فرمانبر و مردان و زنان درستکار و مردان و زنان

شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه بخش، و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان پاکدامن و

مردان و زنانی که خداوند را بسیار یاد می کنند خداوند برای همگی شان آمرزش و پاداشی بزرگ آماده ساخته

است. نزول این آیه در حقیقت تکریم و پاسداشت تلاشهای بانوان در عرصه فعالیتهايشان بود و با عنایت به

فرهنگ آفرینی قرآن کریم این انتظار می رفت که دیدگاه یک جانبه مردان تا حدی تعدیل شود. روح آیه دفاع از

حق بدون لغزش به طرفی خاص است. و بر نفس عمل - بدون توجه یا با توجه یکسان - به جنسیت تکیه دارد.

بنابر این بر خلاف برخی نویسندگان که سخن راندن اسماء را به روحیه «زن وری» یا «زن گرایی» یا «مردستیزی»

وی حمل می کنند باید گفت محققان ارجمند به هنگام بحث از موضوعات جدید مانند نقد مسائل مربوط به زنان از

قبیل فمینیسم با احتیاط کامل عمل نموده، از بستن پیرایه به اسوه های ایمان که سرمایه های معنوی جوامع

اسلامی به شمار می روند خودداری نمایند.

به هر روی کاروان مهاجران به همراه لشکر پیروز اسلام وارد مدینه شد. جماعت استقبال کننده پیش آمده، آنان

را تا داخل مدینه همراهی نمودند. شور و شادی مردم آنگاه به اوج رسید که مهاجران را در میان لشکر پیروز

اسلام دیدند. زمانی بعد مهاجران هر یک به خانه نزدیکان یا ساکنان مدینه راهنمای شدند. رسول اکرم (ص)

خانواده جعفر را در نزدیکی مسجد مسکن داد بدین طریق آنان می توانستند عطش سالها دوری از رسول خدا

(ص) را فرو نشانند. به علاوه که همین امر مقدمات ارتباطی دلنشین میان اسماء و حضرت فاطمه زهرا (س) را

پدید آورد. تا آنجا که اسماء شبانه روز به خدمت یگانه فرزند برگزیده خدا همت گماشت.

### عروج جعفر بن ابیطالب

هنوز یک سال از سکونت آرام و زندگی آسمانی آن بانو و همسرش سپری نشده بود که واقعه جنگ موته پیش آمد. در سال هشتم هجری رسول اکرم (ص) لشکری به فرماندهی زید بن حارثه و قائم مقامی جعفر به منطقه موته فرستاد و لشکر مسلمانان با سه هزار نیرو در مقابل نیروی صد هزار نفری دشمن مواجه شد. جابر ماجرای جنگ و شهادت جعفر را که در جمادی الاولی سال هشتم هجرت اتفاق افتاد این گونه بیان می کند:

روزی که جنگ موته آغاز شد ما نماز صبح را با پیامبر (ص) خواندیم. بعد از نماز پیامبر (ص) به بالای منبر رفت و فرمود «برادران شما برای جنگ با مشرکان درگیر شدند. پیامبر (ص) گفتارش را با آرامی و درنگ بیان می فرمود... زید بن حارثه شهید شد... علم افتاد... پرچم را جعفر برداشت. آه... دست جعفر قطع شد. او پرچم را به دست دیگر گرفت! می بینم که دست دیگرش نیز قطع شد و پرچم را به سینه فشرده است!... جعفر شهید شد...»

اسماء می گوید: صبح آن روزی که جعفر شهید شد من چهل پوست دباغی کرده، آرد برای خمیر تدارک دیده، صورت فرزندانم را شسته و به موهایشان روغن زده بودم. در آن احوال رسول اکرم (ص) به خانه ما وارد شد و فرمود: ای اسماء، فرزندان جعفر کجایند؟ من آنها را حاضر کرده؛ به خدمتش بردم. برگزیده خدا بچه ها را به آغوش گرفت و بر سر و صورتشان بوسه زد و بویید و سیلاب اشک از چشمانش جاری بود.

گفتم: ای رسول خدا (ص) از جعفر خبری شده است؟

فرمود: آری امروز شهید شد!

من به شدت گریستم و زنان مهاجر و انصار با شنیدن شیون من به خانه‌ام شتافتند. و ابراز همدردی کردند. رسول خدا (ص) نیز به نزد دخترش فاطمه (س) رفت و اندکی بعد دیدم فاطمه (س) فریادکنان و عماه و جعفر را می‌گفت و به سوی من آمد و فرمود: سزاست که گریه‌کنندگان بر همانند او بگریند.

### خاطره دیدار رسول

عبدالله پسر جعفر می‌گوید: روزی را که رسول خدا (ص) به نزد مادرم آمد به خاطر دارم. او دست بر سر من و برادرم کشید و در همان حال اشک به روی محاسنش می‌چکید و می‌فرمود: «اللهم ان جعفر قد قدم الیک الی احسن الثواب فاخلفه من ذریته باحسن ما خلفت احدا من عبادک فی ذریته»: خدایا، جعفر در پی بهترین پاداش به سوی تو آمد. و فرزندان او را با بهترین شیوه‌ای که بستگان بندگان را حفظ می‌کنی محافظت فرما. آنگاه فرمود: ای اسماء، آیا به توبشارتی بدهم؟ مادرم گفت: آری ای رسول خدا (ص) پدر و مادرم فدایت‌باد! فرمود: خداوند دو بال به جعفر داده است که با آنها در بهشت سیر کند.

### با یادگاران همسر

فرزندان اسماء و جعفر در حبشه به دنیا آمدند. آنان در سرزمین حبشه اگر از نظاره سیمای آخرین پیامبر خدا بی‌نصیب بودند دو تحفه آسمانی چون پدر و مادر را در کنار خود می‌دیدند. پدر و مادری که در روزگار همانند آنها

کمتر یافت شده است. در آنجا اسماء برای آنان هم مادر بود و هم آموزگار. آموزگاری که مدت زمانی زودگذر از بهشت به سوی ایشان آمده و زمانی نه چندان دور بار دیگر بر آن است تا به سرای پیشین خود رو کند. آنچه در حبشه برای آنان رنج آور بود اینکه پدرشان نه صاحب زمین بود و نه آنچنان سرمایه‌ای داشت که بتواند براحتی امور زندگانی را بگذراند. در مدینه نیز جعفر غالباً در جنگها حضور داشت و بناچار مادر به تنهایی امور خانواده را اداره می‌کرد. او نیک آموخته بود که با نبود مردان زنان در صحنه‌های اقتصادی و اجتماعی ناچار به قبول مسؤولیت هستند. گفتنی است که حضور در محضر فاطمه زهرا (س) و مانوس شدن با وی و همدم شدن فرزندان با حسن و حسین (ع) در کسب بینش صحیح سیاسی و انتقال آن به فرزندان وی نقش اصلی داشته است. اسماء به این واسطه توانست عشق نبوی و مهر علوی را در جان فرزندان جاری سازد.

## عبدالله

او بزرگترین فرزند اسماء و متولد حبشه بود که در پی بخشندگی زیاد به دریای کرم لقب گرفت. بر اساس روایت سلیم بن قیس از برخورد عبدالله با روباه پیر (معاویه) عمق شعور سیاسی وی آشکار می‌شود. عبدالله خود می‌گوید: زمانی نزد معاویه رفتم که حسن (ع) و حسین (ع) نیز همراه من بودند و عبدالله پسر عباس همنشین معاویه بود. معاویه به من رو کرد و گفت: «ای عبدالله، چقدر حسن و حسین را محترم می‌شماری! در حالی که نه آن دو از تو بهتر هستند نه پدرشان از پدرت و اگر مادرشان دختر پیامبر نبود می‌گفتم مادران نیز چیزی از مادرشان کم ندارد.»



معاویه در آن بود که با برتری دادن عبدالله بر سید جوانان اهل بهشت، و از بین بردن شرافت اهل بیت (ع) او را وادار به غرور نماید تا با سخنانی مغرورانه حسن و حسین (ع) را کوچک بشمارد. معاویه حتی شرافت فاطمه (س) را نیز تنها در شرافت نسبی وی با پیامبر خلاصه نمود. البته این حربه را معاویه بارها آزموده و افراد مختلفی را گرفتار تعصبات قومی و شخصی کرده و بذر نفاق را در دلشان کاشته بود.

عبدالله می‌گوید: «پاسخ دادم به خدا تو از مقام آنها و پدر و مادرشان کم اطلاعی و بلکه به خدا آن دو از من، پدرشان از پدرم و مادرشان از مادرم بهتر هستند. ای معاویه، تو از آنچه من از رسول الله (ص) شنیده‌ام غافل... مقام آنها والاتر از آن است که در اندیشه خرد تو جای گیرد.» دشمنی و کینه‌توزی معاویه بن‌ابی‌سفیان با عبدالله بن‌جعفر ریشه در ارتباط نسبی و عقیدتی وی با امیرمؤمنان (ع) داشت. از آن سو عبدالله در مکتب عشق و شهادت و در دامن مادری شیردل پرورش یافته بود و ترسی از دستگاه تزویری معاویه به خود راه نمی‌داد.

ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: روزی در حضور معاویه، عمروعاص سخنانی درشت‌به‌عبدالله گفت و وی خشمگین گفت: مرگ بر تو باد! خاموش باش! شکیبایی‌ام زبان مردم را بر من گشوده است و می‌پندارند که نمی‌فهمم.... ای معاویه، این موضوع که اینها کردار خطای تو را تصویب کرده، ریختن خون مسلمانان و جنگ با امیر مؤمنان را تایید می‌نمایند مغرورت نسازد تا به هر فساد و تباهی آشکاری اقدام کنی. چشم سر و دل تو از حق کور شده است. اگر از خطای خود دست نمی‌شویی پس بگذار تا هر چه می‌خواهیم بگوئیم! معاویه که افشاگریهای عبدالله را موجب رسوایی خود می‌دید، گفت: خدا لعنت کند آن که آتش درون دل تو را مشتعل کرد! هر چه بخواهی برآورده می‌کنم. چه اینکه تو فرزند ذوالجناحین و سید بزرگ بنی‌هاشمی!

عبدالله که متوجه نیرنگ دوباره روباه پیر شد فریاد زد: نه، نه! چنین نیست. آقای بنی‌هاشم حسن و حسین‌اند و هیچ شخصی در این مقام به آنان نمی‌رسد.

وی که نقشه‌های خود را بر آب می‌دید در صدد برآمد تا چاره‌ای تازه ببیند. از این‌رو زینب دختر عبدالله را برای پسرش یزید خواستگاری کرد. در صورت عملی شدن این نقشه پیوندهای نسبی فرزندان وی با آل الله را آلوده می‌ساخت و در جبهه مقابل می‌توانست شکافی ایجاد کند. اما با هوشیاری امام حسن (ع) و عبدالله این اقدام وی نیز ناکام ماند. آری! عشق و علاقه وی به خاندان نبوت هیچ گاه کاستی نیافت و وقتی به سبب پیروی نتوانست در رکاب حسین (ع) شمشیر بزند و امام حسین (ع) نیز به دلایل خاص پیشنهاد (نامه) او مبنی بر بازگشت را نپذیرفت دو تن از فرزندان او را به نامهای محمد و عون به کمک امام حسین (ع) روانه ساخت تا به درجه شهادت نایل شدند. و در اولین عکس‌العمل تنها به جمله «انا لله و انا الیه راجعون» بسنده کرد و آنگاه که ابوسلار خدمتکارش در مقام تأثیر گفت این هم مصیبتی بود که از حسین (ع) به ما رسید، با صلابت در پاسخش گفت: زبان کوتاه دار. در باره حسین چنین می‌گویی! به خدا قسم دوست داشتم در کربلا باشم و جانم را فدای او کنم، که شایسته است جانها فدایش شود. شهادت حسین (ع) بر من سخت دشوار است ولی خدا را شکر می‌کنم که اگر خود نتوانستم حسین (ع) را یاری کنم فرزندان عزیزم او را به جان یاری کردند.

عبدالله در سال ۸۰ هجری، (سال حجاف) در نود سالگی از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.

### محمد

او نیز خاطره دیدار رسول خدا (ص) در روز شهادت پدر را به یاد داشت. آن روز که پیامبر به مادرشان فرمود: غم مخور، من در دنیا و آخرت سرپرست اینها هستم.

پیامبر به او عنایت ویژه‌ای داشت و می‌فرمود: محمد شبیه عمویم ابوطالب است.

او بعد از مرگ عمر داماد امیرمؤمنان (ع) شد و ام کلثوم را به همسری برگزید. او جزو چهار نفری است که پیامبر

اکرم (ص) در باره‌شان فرمود: اینها افرادی هستند که همیشه از معصیت پروردگار دوری می‌جویند؛ محمد

بن جعفر، محمد بن ابی‌بکر، محمد بن حذیفه، محمد بن حسین

## عون

قاضی نورالله شوشتری، این فرزند اسماء را شهید و مزارش را شوشتر می‌داند ولی برخی او را شهید کربلا می‌دانند

که در ۶۵ سالگی به شهادت رسیده است.

## ازدواجی دیگر

مدتی بعد از شهادت جعفر بن ابیطالب ابوبکر با اصرار زیاد از اسماء خواستگاری کرد و او را به عقد خود درآورد.

این پیوند در سال هشت هجری و هنگام جنگ حنین در پی پافشاری ابوبکر و توسط پیامبر انجام گرفت.

تاریخ‌نویسان در باره علل و حتی نحوه ازدواج اسماء بنت عمیس با ابوبکر سکوت کرده‌اند. برخی بر این عقیده‌اند

که اسماء بعد از جعفر به عقد حمزه درآمد اما باید گفت: حمزه با سلمی خواهر اسماء ازدواج کرد و ازدواجش با

اسماء سند تاریخی ندارد. چنین به نظر می‌رسد که در این دوران هنوز مواضع خاص ابوبکر خصوصا نسبت به

ولایت امیرمؤمنان (ع) بروز نکرده بود او این ازدواج را برای خود امتیاز بزرگی می‌دانست. زیرا اسماء از جایگاه

ویژه اجتماعی و نیز درایت و آگاهی سیاسی بهره‌مند بود. به هر روی این پیوند تأثیری در منش و تفکر و

تصمیمات اعتقادی و سیاسی اسماء نگذاشت. او بر عقایدش پایبند بود و تاریخ لحظه یا گامی تخطی از اصول

مبتنی بر حب آل الله را از وی ثبت نکرده است. در تایید این سخن نکاتی را یادآور خواهیم شد.

### مولود حجة الوداع

در زمانی که ابوبکر به همراه سپاه اسلام به یکی از غزوات رفته بود. اسماء خوابی دید که پیامبر در تعبیرش چنین

فرمود: ابوبکر برخواهد گشت و از او فرزندی به دنیا خواهد آمد که خداوند او را مایه خشم کافران و منافقان قرار

خواهد داد. ای اسماء نام او را محمد بگذار. در سال دهم هجری که گروه زیادی پیامبر را در آخرین حج همراهی

می کردند فرزند اسماء در منطقه ذوالحلیفه به دنیا آمد. بر طبق فرموده پیامبر (ص) اسماء فرزند را محمد نامید و

از همانجا غسل کرده، احرام بست.

محمد سه سالگی خود را می گذراند که پدرش چشم از جهان فرو بست و او در دامان امیرمؤمنان (ع) پرورش پیدا

کرد و رفته رفته به تربیت شده علی شهرت یافت.

### تحفه حجة الوداع

آن سال واقعه‌ای روی داد که تا ابد حق را از ناحق جدا می کرد. حادثه عظیم غدیر که خط سرخ علوی را بر تارک

تاریخ رسم می نمود و پروانگان عاشق را به سوی سوختن و فانی شدن فرا می خواند. اسماء نیز همچون زنان

بزرگوار دیگر مانند حضرت زهرا، ام سلمه، ام هانی، فاطمه بنت حمزه، همسر زید بن ارقم بخوبی واقعه آن روز را به

خاطر سپرد و به این وسیله چراغی برای راه فردا که تاریکی همه جا را فرا می‌گرفت همراه برداشت. او بارها یادگار خود از حجة الوداع را برای دیگران بازگو کرد تا به این وسیله آنان را به راه حقیقت فرا خواند. از جمله این روایت از اوست: «کان رسول الله (ص) واقفا بمکه مستقبلا ثبیر مستدبرا حرا و هو یقول: انی اقول الیوم کما قال العبد الصالح موسی بن عمران (ع) اسالک اللهم ان تشرح لی صدري و تیسر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علی بن ابیطالب اخی اشدد به ارزی و اشركه فی امری کما نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا انک کنت بی بصیرا.»

رسول خدا در مکه روبه‌روی ثبیر پشت به حرا ایستاده بود و فرمود: امروز می‌گویم آنطور که بنده صالح موسی بن عمران (ع) گفت: خدایا از تو می‌خواهم که به من شرح صدر دهی و امرم را آسان سازی و از اهلیم علی بن ابیطالب برادرم برایم وزیر قرار دهی.

او را در کارم شریک سازی همانطور که زیاد تو را تسبیح می‌کنیم و زیاد یاد می‌کنیم تو به ما بصیر هستی.

### غروب خورشید رسالت

پس از آخرین سفر حج (حجة الوداع) حال پیامبر روز به روز وخیم‌تر می‌شد و فرجام آن چنین شد که پیامبر اکرم (ص) در غروب روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر سال دهم هجرت به سرای باقی شتافت. این واقعه جانگداز برای مردم باور نکردنی بود از بین جمعیت ناگهان عمر بن خطاب فریاد زد او نمرده و همچون عیسی به آسمان رفته و زنده است! اسماء در این حال نزدیک شد و به پیکر پاک رسول خدا (ص) با دقت نگریست و گفت: چنین نیست بلکه پیامبر خدا جان به جان آفرین تسلیم کرده است.

از این زمان به بعد بود که دوره فشار به اهل بیت پیامبر (ص) آغاز و به شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) و امیرمؤمنان و سلب حاکمیت دینی از آنان منتهی شد. از این روی بررسی نحوه ارتباط و نوع مواضع اسماء بنت عمیس در این دوران، که موضوع قسمت دوم مقاله حاضر می‌باشد عظمت شخصیت وی را برای ما آشکار خواهد ساخت.

### بعد از مهاجرت به مدینه

از سال هفتم هجری همزمان با بازگشت مهاجران از حبشه تا آخرین لحظه حیات فاطمه زهرا، اسماء در کنار حضرتش بوده و تاثیر این همنشینی را می‌توان در منش اجتماعی و سیاسی وی نظاره کرد. تقرب دختر عمیس در نزد فاطمه (س) در این دوران (حیات رسول الله - غصب ولایت) تا بدان حد بود که؛ اسماء را با لقب مادر خطاب می‌کرد. مصاحبت‌های پرثمر با بانوی دو سرا موجب شد اسماء از خرمن وجود یگانه فرزند پیامبر خوشه‌ها بچیند و درسهای گرانبها بیاموزد. از آن جمله این روایت مربوط به وقایع دوران حیات رسول (ص) است:

### لباس ستمگران

امام زین العابدین (ع) فرمود: اسماء به من گفت: نزد جدتان فاطمه (س) بودم او گردنبندی بر گردن آویخته بود که شوهرش علی بن ابیطالب از سهم غنایم جنگی خویش تهیه کرده بود. وقتی پیامبر به خانه وی آمد و چشمش به آن افتاد فرمود: ای فاطمه، تو را این عنوان که بگویند دختر محمد (ص) است فریب ندهد، در حالی که بر تن تو

لباس ستمگران باشد. رسول خدا آنگاه خانه را ترک کرد. فاطمه (س) بی‌درنگ گردن‌بند را درآورد و با پول آن بنده‌ای خرید و در راه خدا آزاد کرد. وقتی این خبر به گوش پیامبر رسید بی‌اندازه مسرور شد.

### محرم اسرار

او به دلیل تقرب زیاد و دفاع از حق و حقیقت گاه از مخفی‌ترین امور خانوادگی زهرا (س) مطلع می‌شد و پیامبر نیز مطالبی به وی می‌گفت. او می‌گوید: از فاطمه شنیدم که فرمود: در نخستین شبی که علی نزد من آمد شنیدم که زمین با وی سخن می‌گفت و او نیز با زمین گفتگو کرد. فردا صبح این واقعه را به پدرم رسول‌الله (ص) گفتم. او به سجده افتاد و مدتی طولانی در سجده ماند. آنگاه برخاست و فرمود: ای فاطمه، تو را به پاکی نسل بشارت باد! خداوند علی را بر سایر خلق برتری بخشیده و به زمین امر کرده او را از خبرهای خود و آنچه بر زمین از شرق تا مغرب است مطلع سازد.

برخی یا دسته‌ای از روایات نیز بازگوکننده نحوه و کیفیت ارتباط زهرا (س) و اسما بعد از رحلت رسول اکرم می‌باشد، برخی از این روایات چنین است.

## خواب فاطمه

بعد از آخرین سفر حج که به حجة الوداع مشهور شد، حال پیامبر دگرگون شد و قوایش به تحلیل رفت. فاطمه (س) از تصور فراق پدر به گریه می افتاد و تاب و توان از دست می داد. پیامبر به او فرمود: تو اولین شخصی هستی که به من ملحق خواهی شد. بعد از این واقعه جانگداز شبی فاطمه خوابی دید که پدر به سوی او متوجه شد. او خوابش را به امیرمؤمنان (ع) تعریف کرد و از او عهد گرفت که وقتی از دنیا رفت به غیر چند نفر این خواب را نگوید که اسماء بنت عمیس یکی از آنها بود.

## گواه بر حق

توجه به قداست و پاکی خاندان رسول اکرم (ص) همواره اسماء را از لغزش و پیروی هوا و هوس و طرفداری از باطل هر چند نزدیکترین شخص به وی باشد، باز می داشت. به همین علت در ماجرای فدک نیز به شدت از زهرا (س) حمایت کرد، حال آنکه در همان زمان همسر خلیفه بود.

فدک نام روستا و سرزمینی در ۱۴۰ کیلومتری شمال مدینه است. از حسن واقعه مساله واگذاری زمینهای فدک در همان زمان برگشت پیامبر از جنگ خیبر روی داد. مؤلف کتاب «حبیب السیر» می گوید: «نقل است در آن وقت که حضرت مقدس نبوی (ص) به نواحی خیبر رسید صحیحۀ بن مسعود را به جانب فدک ارسال فرمود تا اهالی آن موضع را به اسلام دعوت کند. و از وخامت عاقبت تمرد تحذیر نماید».

بعد از قیل و قال مهم بر آن قرار یافت که اهل فدک نصف ارض خود را به رسول خدا (ص) مسلم دارند و نصف دیگر از ایشان باشد. پس جبرئیل فرود آمد و گفت: حق تعالی می فرماید: حق خویشان بده. رسول گفت: خویشان



کیستند و حق ایشان چیست؟ جبریل گفت: فاطمه است. حوایط (باغها) فدک را به او بده و آنچه از آن خدا و رسول است در فدک هم به او بده. پیغمبر (ص) فاطمه (س) را خواند و از برای او حجتی نوشت و آن وثیقه بود که بعد از وفات رسول (ص) پیش ابوبکر آورد و گفت:

این کتاب رسول خدا (ص) است که از برای من و حسن و حسین نوشته است.

فدک را پیامبر (ص) به فاطمه زهرا (س) بخشیده بود و خلفاء بعد از رحلت وی با انگیزه‌های سیاسی در صدد برآمدند این زمین‌ها را از دست وی خارج سازند تا شاید طرفداران امیرمؤمنان (ع) در تنگنای اقتصادی قرار گیرند. عمده دستاویز شریک خلیفه برای برنگرداندن فدک به فاطمه (س) حدیثی بود که تنها راوی خود عمر بن خطاب بود. او می‌گفت: از پیامبر شنیده است که «نحن معاشر الانبیاء لانورث، ما ترکناه صدقه» عده‌ای بر ناروا بودن این ادعا آگاه بودند. وقتی اصرار حکومت بر آوردن شاهد را مشاهده کردند این افراد بر بی‌پایگی آن ادعا گواهی دادند: علی (ع)، حسن (ع)، حسین (ع)، فاطمه (س) ام‌سلمه، ام‌ایمن، و اسماء بنت عمیس شاهدان صادق این محکمه بودند. عمر گفت: ام‌ایمن و اسماء بنت‌عمیس زن هستند و شهادت آنها به جای شهادت یک نفر حساب می‌شود و علی، حسن، حسین و فاطمه طرف نفع هستند! بقیه هم کنیز و از بستگان آنهایند. و به این طریق از برگرداندن فدک جلوگیری کرد.

فشارهای جسمی و جسارت‌هایی که حاکمان وقت در حق فاطمه (س) روا داشتند تا آن زمان بی‌سابقه بود و همین زجرها یگانه یادگار رسول‌الله را در ضعف و بیماری جسمی و روحی گرفتار ساخت.

## حدیث غربت زهرا

در این دوران سخت و دردناک که هر روز حادثه‌ای ناگوارتر از روز قبل رخ می‌داد. اسماء به نزد فاطمه (س) می‌رفت و نهایت تلاشش را برای بهبودی روحی و جسمی دختر رسول خدا (ص) به کار می‌بست. اما فاطمه، زخمهای عمیق‌تر از آن بود که با استراحتی چند روزه بهبود یابد. سرور زنان لب به سخن گشود و رو به اسماء فرمود: اسماء گوشت تنم آب شده است. دوست ندارم آنچنان که زنان را بعد از مرگ زیر پارچه‌ای قرار می‌دهند که حجم بدنشان معلوم می‌شود و هر بیننده می‌فهمد که پیکر متعلق به زن است یا مرد، با من رفتار کنند. اسماء، لختی اندیشید و گفت: آن زمان که در حبشه بودیم اهل آنجا چیزی ساخته بودند که جنازه را با آن حمل می‌کردند. اگر می‌خواهید برای شما بسازم. فاطمه نالان از درد پهلو که هر روز بیشتر آزارش می‌داد فرمود: آنچه می‌دانی بکن.

اسماء سریری خواست و آن را به رو انداخت آنگاه چند چوب خرما خواست و آنها را به ستونهای سریر کشید و محکم ساخت و پارچه‌ای به روی آن انداخت و گفت: اهل حبشه مثل این را درست می‌کنند.

دخت آفتاب که از زمان رحلت پدر تا کنون خنده‌ای بر لبش دیده نشده بود لبخندی زد و فرمود: خدا تو را از آتش جهنم محفوظ بدارد ای اسماء! مثل همین را بساز. و فرمود: سریر خوبی است چون مرد و زن در آن تشخیص داده نمی‌شوند. بر اساس روایت زید بن علی، فاطمه (س) سخن خود را اینگونه آغاز کرد «ای مادر، زنان را می‌بینم که وقتی آنها را حمل می‌کنند از زیر کفنها نمایانند.» آن روزها اسماء همچون پروانه‌ای بر گرد وجود دختر رسول (ص) می‌گشت و بانوی دو جهان نیز بیش از هر کس دیگر از وی یاری می‌خواست. روزی فرمود: ای اسماء هنگام وفات رسول خدا (ص)، جبرئیل چهل درم کافور بهشتی آورد و حضرت آن را به سه قسمت تقسیم کرد، بخشی برای خود، قسمتی برای من و سهمی نیز برای علی (ع). اکنون سهم مرا بیاور و بر بالینم بگذار.

وقتی مریضی شدت یافت ام ایمن و اسماء را خواست تا امیرمؤمنان (ع) را بیابند. اسماء همچنان در خدمت فاطمه (س) بود. آن روز حالش نسبتاً بهتر شده بود. مقداری آب خواست تا خود را شستشو دهد. اسماء آب مهیا ساخت و فاطمه به بهترین صورت خود را شستشو داد، لباسهای نو بر تن کرد و فرمود: بسترم را در وسط خانه پهن کن و بقیه هنوط پدرم را نیز بیاور و بالای سرم بگذار. آنگاه غسل کرد و با هنوط خود را معطر نمود. کفن خود را خواست و به دورش پیچید و پارچه‌ای را به سر کشید. و به اسماء فرمود: ای اسماء، لحظه‌ای صبر کن و منتظر باش آنگاه مرا صدا بزن. اگر جواب ندادم بدان که به پدرم رسول خدا (ص) پیوسته‌ام.

لحظات به کندی سپری می‌شد و قلب اسماء بشدت می‌تپید. اندکی صبر کرد و بعد... با القاب گوناگون با سوز و گداز تنها یادگار رسول خدا (ص) را صدا زد. یا بنت محمد المصطفی، یا بنت من کان من ربه قاب قوسین او ادنی،....

فشارهای جسمی و جسارت‌هایی که حاکمان وقت در حق فاطمه (س) روا داشتند تا آن زمان بی‌سابقه بود و همین زجرها یگانه یادگار رسول‌الله را در ضعف و بیماری جسمی و روحی گرفتار ساخت.

هیچ جوابی التماس‌های او را پاسخ نمی‌داد. پارچه را کنار زد و سیمای ملکوتی زهرا (س) را دید. به پدرش رسول الله (ص) پیوسته بود. او بر سر پیکر پاک پدر فاطمه نیز حاضر شده بود و با قلبی آکنده از عشق بر او گریسته بود و اینک چهره اولین پرنده ملکوتی را که به روح رسول الله می‌پیوست با چشم خویش به نظاره می‌نشست. اکنون پرده از رازی که چند روز قبل از زبان فاطمه شنیده بود، برداشته می‌شد، «پدرم گفت تو اولین شخصی هستی که به من ملحق خواهی شد!» خود را بی‌اختیار به روی پیکر فاطمه انداخت. او را می‌بوسید و بدن زخمی او را غرقه در بوسه می‌ساخت و می‌گفت: ای فاطمه، چون نزد پدر رفتی سلام اسماء دختر عمیس را به او برسان.

اسماء در شهادت جعفر به فرموده زهرا گریبان چاک نکرد ولی اینک تاب تحمل نداشت، گریبان چاک زد و از خانه بیرون دوید.

کودکان خردسال فاطمه با دیدن اسماء از حال مادر جويا شدند. آنان به تازگی اندوه فراق رسول خدا را چشیده بودند، اسماء سکوت را بر سخن گفتن ترجیح داد و هیچ نگفت. اما سنگینی سکوت، بچه‌ها را در وحشت و تردید فروبرد. آنان به خانه دویدند و اندکی بعد به درگاه خانه رسیدند، مادر به طرف قبله دراز کشیده و بی‌هیچ تکانی خفته بود. حسین پیش آمد و خود را به جسم مادر نزدیک ساخت... مادر مادر! هیچ صدایی التماس کودکانه وی را پاسخ نگفت. نالید و فریاد زد، برادر، خدا به تو پاداش نیک دهد، مادرمان وفات یافت! حسن (ع) خود را به روی مادر انداخت. گاهی او را می‌بوسید و می‌گفت: ای مادر، پیش از آنکه روح از بدنم خارج شود با من حرف بزن! حسین پیش آمد پاهای مادر را می‌بوسید و می‌گفت: ای مادر، فرزندان حسین هستیم! پیش از آنکه قلبم شکافته شود و بمیرم با من سخن بگوی!

در این حال اسماء پیش آمد و گفت: ای فرزندان رسول خدا، نزد پدر بروید و او را از وفات مادر آگاه سازید. آن دو در پی پدر روانه شدند. صدای ناله تا لحظاتی طولانی در گوش اسماء طنین انداخته بود... یا محمداه، یا احمداه امروز مصیبت رحلت تو بر ما تازه شد که مادرمان از دنیا رفت! امیرمؤمنان (ع) وقتی در مسجد خبر وفات فاطمه را شنید از هوش رفت. آب بر صورتش پاشیدند چشم گشود و فرمود: ای فاطمه، تا زنده بودی من خود را در مصیبت پیامبر به تو تسلیت می‌دادم. اکنون چگونه صبر کنم. کودکان خود را برداشت و سراسیمه به سوی خانه آمد.

اشک از چشمانش سرازیر بود. تنها زمانی خود را یافت که کنار فاطمه نشست و پارچه از صورتش کنار زده بود.

رقعه‌ای در کنار فاطمه (س) بود وقتی به آن نظر افکند فهمید وصیت فاطمه زهرا (س) است. «بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما اوصت به فاطمة بنت رسول الله و اوصت و هي تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسول الله و ان الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من فى القبور يا على انا فاطمه بنت محمد زوجنى الله منك لاكون لك فى الدنيا و فى الاخرة انت اولى بى من غيرى حنطنى و غسلنى و كفننى و صل على وادفنى بالليل و لا يعلم احدا و استودعك الله و اقرئى ولدى السلام».

عایشه دختر ابوبکر می‌خواست هر طور شده خود را به پیکر پاک فاطمه برساند و بر وفات او یقین کند اما اسماء دختر عمیس چون کوهی در مقابلش ایستاد. او دلی به گستردگی دریاها داشت و آن روز با تمام وسعتش از مظلومیت‌های فاطمه احساس تنگنا می‌کرد. ظلمهایی که به وی شده بود به حدی بود که مقام دختری خلیفه نیز نمی‌توانست در مقابل امواج آن تاب تحمل داشته باشد و نشکند. عایشه به نزد پدر آمد و گفت: این خثعمیه مانع می‌شود و هودجی همانند هودج عروسی برای فاطمه درست کرده است. خلیفه خود را به در خانه رساند و از همسرش (اسماء) علت ممانعت را پرسید. اسماء گفت: فاطمه (س) وصیت کرد که شخصی بر او وارد نشود. پرسید: این هودج چیست؟ گفت: در حال حیات از من خواست چیزی بسازم که بدنش را بیوشاند تا حجم پیکر پاکش معلوم نباشد. من هم به وصیت او عمل کردم.

خلیفه گفت: به آنچه گفته عمل کن. و از آن محل دور شد.

## بریز آب روان اسماء

پاسی از شب گذشت و چشمها در خوابی گران فرو رفت به این امید که؛ فردا در غسل و کفن و دفن فاطمه (س) یگانه یادگار رسول الله (ص) شرکت جویند. قدرت مداران نیز با اخطار و تاکید فراوان از امیرمؤمنان (ع) خواسته بودند بدون حضور آنان دست به اقدامی نزنند. اما شهید ولایت فکر همه چیز را کرده بود. او حتی با پیکر بی جانش هم علیه هیچ جوابی التماسهای او را پاسخ نمی داد.

ستمگران شکوه کرد و از هر نوع استفاده تبلیغاتی از جنازه اش به وسیله غاصبان جلوگیری کرد. وصیتش به علی (ع) چنین بود که او را شب دفن کند و بر جنازه اش آنان حضور نداشته باشند.

امیرمؤمنان، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار را خواست و جنازه را برای غسل آماده نمود و تنها علی، اسماء بنت عمیس، فضا، زینب، ام کلثوم، حسن و حسین در لحظه غسل فاطمه (س) حضور یافتند. اسماء می گفت: فاطمه (س) به من وصیت کرد موقع غسل، فقط من و علی غسلش دهیم. به همین خاطر علی غسلش داد و من هم کمکش کردم و علی (ع) موقع غسل می فرمود: «اللهم انھا امتک و ابنه رسلک و صفیک و خیرتک من خلقک اللهم لقنها حجتها و اعظم برهانا و اعل درجتها و اجمع بینهما و بین ابیها محمد» خدایا، او کنیز تو و دختر رسول (ص) و برگزیده تو، از میان آفریدگان تو است.. خدایا حجت او را بر زبانش جاری ساز و دلیل او را استواردار و مقامش بلند گردان و با پدرش محشور فرما.»

و به این ترتیب فصلی دیگر از تاریخ سرخ بانوان قبیله نور خاتمه یافت و اسماء با کوله باری از غم و اندوه چشم به افقهای دور دوخت، تا شاهد زندگی دختران قبیله ابرار باشد.

## دیدبان قله‌های معرفت

پرپر شدن «یاس یاسین» نشان اوج سلطه سیاهی بر جامعه آن عصر بود اسما در این جریان با ماهیت قدرت حاکم بیشتر آشنا می‌شد. از این‌روی دختر عمیس مصمم‌تر از همیشه در راه سرخ علوی گام نهاد و آنگونه که فاطمه (س) را می‌شناخت، به علی (ع) نیز معرفت یافت و تا لحظه آخر حیات از یاری او دست‌برداشت.

آشنایی دختر عمیس با وصی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، سابقه‌ای به درازی نهضت نبوی داشت. او همسر جعفر، برادر علی (ع)، بود و از این طریق شناخت کافی نسبت به وی کسب کرد و آن زمان که تعداد یاران دین محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله انگشت‌شمار بودند با چهره مصمم برادر شوهرش روبه‌رو شده، عنایت‌های رسول خدا (ص) را نیز در حق وی دیده و شنیده بود.

در بازگشت از هجرت حبشه نیز در اولین برخورد با پیامبر خدا، با یار همیشگی او، علی بن ابیطالب، آشنا شد. چه محل دیدار «خیبر» و قهرمان جنگ «علی» بود. بعد از آن نیز موقعیتهای زیادی برای درک مقام معنوی و اجتماعی امیرمؤمنان را تجربه کرد که می‌توان نمونه‌هایی را برشمرد.

## بازگشت خورشید

مسلمانان در مسیر برگشت از خیبر در منطقه‌ای به نام «صهبا» توقف کردند؛ اسما که خود از حاضران در صهبا بود چنین می‌گوید: نماز ظهر را خواندیم. علی (ع) به خواست پیامبر (ص) در پی ماموریتی رفت. رسول خدا نماز عصر را نیز خواند وقتی علی برگشت به گمان اینکه هنوز نماز خوانده نشده است در کنار پیامبر نشست. همان دم آثار نزول وحی در سیمای پرفروغ نبی‌اکرم ظاهر شد. پیامبر (ص) سر به دامن علی (ع) نهاد و زمانی سر برداشت

که، آفتاب غروب کرده بود. از علی در باره نمازش پرسید و این پاسخ را شنید که: ای رسول خدا نخواستم شما را ناراحت کنم، نتوانستم بلند شوم، به همین خاطر نمازم را نتوانستم بخوانم [چنین تصور می‌کردم که شما نیز نماز عصر را نخوانده‌اید و منتظر شما بودم].

پیامبر چشم به آسمان دوخت و فرمود: «اللهم انه كان في طاعتك و طاعة رسولك فاردد عليه الشمس». خدایا این بنده تو به خاطر پیامبرت خود را محبوس داشت، خورشید را برگردان تا نمازش را بخواند. در این هنگام که جهان را تاریکی فرا گرفته بود، به یک باره سرزمین صهباء روشن گشت. امیرمؤمنان وضو ساخت و نماز خواند. آشنایی دختر عمیس با وصی رسول الله صلی الله علیه و آله، سابقه‌ای به درازی نهضت نبوی داشت.

این حدیث که از لحاظ سند جزو احادیث معتبر به شمار می‌آید از طریق بزرگان شیعه، همچون عمار، جویریة بن مسهرو راویان اهل سنت مانند طحاوی، قاضی عیاض مالکی، احمد بن صالح و شیخ سعید کازرونی روایت شده است. قاضی عیاض مالکی در شرح شفا می‌گوید: «هذان الحدیثان ثابتان و رواتهما ثقات حکم الطحاوی: ان احمد بن صالح کان یقول: لا ینبغی لمن سبیلہ العلم، التخلف عن حفظ حدیث الاسماء لانه: من علامات النبوة». این دو حدیث، ثابت و راویانشان هم مورد اطمینان هستند. طحاوی نقل کرده که احمد بن صالح گفت: برای کسی که اهل علم است سرپیچی از حفظ حدیث اسماء سزاوار نیست چون این حدیث از نشانه‌های نبوت است.

### خورشید غدیر

از آن روز که خورشید غدیر به دست مبارک ختمی مرتبت بر آسمان معرفت جای گرفت، حق از ناحق تمییز داده شد. این واقعه عظیم تاریخی مهمترین تاثیر را در نگرش اسماء به مساله ولایت امیرمؤمنان در پی داشت. او که



خود از شاهدان امین و صادق این واقعه بود، بارها با استناد به حدیث غدیر و معرفی علی بن ابیطالب، توانست راه نجات را به روی خود و حق طلبان بگشاید.

از جمله کتابهایی که این واقعه را به امانت در متن خود جای داده‌اند «حدیث ولایت» نوشته ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید الهمدانی «حافظ» معروف به «ابن عقده» است. این کتاب به خط شیخ ابی جعفر طوسی و جماعتی از بزرگان اسلام در دست صاحب طرایف بوده است. او خود می‌گوید:

صحت مطالب این کتاب بر اهل فن پوشیده نیست. این کتاب اسامی افرادی که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند و آنان که تحیت و اکرام مقام خلافت و زمامداری امیرمؤمنان را به جای آوردند ثبت نموده است. از جمله این افراد، ابوبکر بن عبدالله بن عثمان، عمر بن خطاب، عفان بن عثمان، علی بن ابیطالب و از گروه زنان افرادی مانند فاطمه (س)، ام سلمه، ام هانی، عایشه دختر ابوبکر، فاطمه دختر حمزه بن عبدالمطلب و اسماء بنت عمیس می‌باشند.

### رهنمودهای پیامبر

سومین عامل معرفت اسماء به امیرمؤمنان، بر مجموعه گهرهایی استوار بود که از رسول الهی در موقعیتهای مختلف و پراکنده در حق وی به دست آورده بود. از جمله می‌توان از روایتی که پیامبر در تفسیر آیه ۴ / تحریم «و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه» فرمود نام برد، که این روایت از طریق عبدالله بن جعفر از مادرش (اسماء بنت عمیس) توسط ابن بطریق در مستدرک به یادگار گذاشته شده است. سمعت رسول الله یقراء هذه الایة «و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین» قال: صالح المؤمنین علی بن ابیطالب.

مورد دیگر حدیث مشهور منزلت «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» که حاکم ابونصر حربی در

«التحقیق لما احتج به امیر المؤمنین» آورده است و می گوید: امیر مؤمنان در روز شوری به حدیث منزلت استناد

کرد. این حدیث توسط عده‌ای از جمله اسماء بنت عمیس روایت شده است. این حدیث گویای جایگاه عالی

امیر مؤمنان برای مسلمانان است و به تنهایی می تواند حق طلبان را به قله رفیع حقیقت رهنمون شود. اسماء

معارف دیگری نیز از پیامبر در خصوص علی (ع) کسب کرد مانند: حدیث باب الهدی «ان علیا باب الهدی بعدی و

الداعی الی ربی و هو صالح المؤمنین» همانا علی بعد از من باب هدایت و دعوت کننده به سوی خدایم و او از

مؤمنان صالح است.

از آن روز که خورشید غدیر به دست مبارک ختمی مرتب بر آسمان معرفت جای گرفت، حق از ناحق تمییز داده

شد.

## توطئه شوم

قدرتهای سیاسی حاکم در صحنه، با رحلت پیامبر، به جنگ قدرتی بی رحمانه روی آوردند. حرص و قدرت طلبی

چشمان برخی از انصار و مهاجر را کور ساخت؛ تا آنجا که پیکر رسول الله را رها کرده، در زود رسیدن به محل

سقیفه از هم سبقت گرفتند.

شناخت جریانهای انحرافی، اصلی ترین وسیله برای تشخیص حق از باطل است. و اسماء این نبوغ سیاسی را داشت

که بتواند جریانهای انحرافی را بشناسد. از این روی مصمم در سنگر حق طلبی ایستاد. او در محل سقیفه با نام

کسانی آشنا شد که با دو گوش خود از دو لب پیامبر نام وصی بر حقش را شنیده بودند و با عبارت بخ‌بخ به ابراز احساسات می‌پرداختند و اینک...

حقیقت این است که همین شناخت واقعی جریان حاکم بود که توانست او را در مقابل عوام‌فریبی و غوغاسالاری حاکم ایمن سازد در حالی که گروه زیادی از مردم، تنها به این دلیل که «نمایندگان ملت شخصی را انتخاب و جامعه‌ای را از هرج و مرج نجات داده‌اند و ماجرا تمام شده است» تحت فشار تبلیغاتی موجود به عمل از پیش تعیین شده، تن در دادند و به انحطاط ابدی حکومت دینی راضی شدند.

این شمع روشن حق‌گرایی و اصول‌طلبی، هرگز جانش را به ناحق نیالود. اشاره به توطئه قتل امیرمؤمنان و نقش ویژه اسماء در خنثی‌سازی این ترور به خوبی می‌تواند از عهده تمام ادعاهای فوق برآید.

آنگاه که نمایندگان حضرت زهرا (س)، توسط خلیفه از فدک بیرون رانده شدند، امیرمؤمنان بلافاصله خود را به مسجد نزد خلیفه رساند و گفت: چرا فدک را که رسول خدا (ص) به فاطمه بخشید و سالهاست در دست اوست تصاحب کردی؟ خلیفه جواب داد: چون جزو غنائم است، بنابراین متعلق به همه مسلمانان می‌باشد. تنها در

صورتی که فاطمه بتواند دو شاهد عادل بیاورد، فدک را به او باز پس می‌دهم. امیرمؤمنان با شگفتی پرسید: درباره ما به روشی غیر دیگران قضاوت می‌کنی؟ خلیفه گفت: نه در باره شما مانند سایر مسلمانان حکم می‌کنم... علی

(ع) در بین سیل انصار و مهاجرینی که در مسجد بودند حقیقت امر را روشن ساخت. همین امر موجب شد، صاحبان قدرت با احساس خطر از تاثیر سخنان به حق علی (ع) در خانه خلیفه گرد آمده نقشه‌ای شوم را تدارک ببینند.

بارها با استناد به حدیث غدیر و معرفی علی بن ابیطالب، توانست راه نجات را به روی خود و حق‌طلبان بگشاید.

اسماء در این هنگام همسر خلیفه بود و به این خاطر نیز می‌توانست به راحتی از نقشه‌های آنها مطلع شود. طبق قرار وقتی خلیفه سلام نماز را می‌داد، خالد بن ولید باید علی (ع) را با ضربه شمشیر از پای در می‌آورد تا جریان حاکم بتواند نفس راحتی بکشد و برای همیشه از دست رقیبی پر قدرت رهایی یابد. اسماء که از خبر توطئه به شدت وحشت زده شده بود. بی‌درنگ خدمتکارش را خواست و به او گفت هم‌اکنون به خانه علی می‌روی و این آیه شریفه را برایش می‌خوانی: «ان الملاء یاتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین» جمعیت می‌خواهند تو را بکشند از شهر بیرون برو، و من از خیرخواهان به تو هستم.

خدمتکار به سرعت خود را به علی رساند و آیه را خواند. امیرمؤمنان با خونسردی فرمود: برگرد به اسماء بگو: پس چه کسی ناکثین، قاسطین و مارقین را خواهد کشت؟ خدا بین من و آنها فاصله خواهد انداخت.

هنگامه اذان شد. علی (ع) خود را به مسجد رساند تا در نماز شرکت کند. در اواخر نماز خلیفه از نقشه‌ای که ریخته بود، پشیمان شد. چون وقتی عواقب کار را می‌سنجید. برق شمشیرهای برهنه بنی‌هاشم چشمانش را خیره می‌ساخت؛ بنا بر ملاحظات سیاسی و قبیله‌ای از قتل منصرف شد. نماز خلیفه رو به پایان بود. او قبل از آن که با «سلام» نماز را خاتمه دهد گفت: «ای خالد آنچه را به تو دستور داده بودم انجام مده. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته». بعد از پایان نماز همه‌ای مشکوک صحن مسجد را پر کرد. نگاه تهدیدآمیز و خشم‌آلود علی (ع) متوجه خالد شد. او را مخاطب ساخت و پرسید: از تو چه خواسته بود؟ خالد گفت: قرار بود وقتی نماز تمام شد گردنت را بزیم. علی خالد را چنان محکم بر زمین کوفت که استخوانهایش خرد شد. مردم که به دور آنها گرد آمده بودند خالد را بی‌هوش نقش زمین یافتند. لحظه‌ای بعد، خالد به هوش آمد و قسم خورد که خلیفه و معاونش از وی درخواست کشتن تو را کرده بودند. اهل مسجد به درخواست خلیفه، عباس بن عبدالمطلب را واسطه قرار دادند و

خالد را از مسجد بیرون بردند. علی این بار گریبان طراح اصلی توطئه را گرفت و با لحنی که آکنده از خشم و نفرت بود چنین بانگ زد: اگر وصیت پیامبر دست مرا نبسته بود به تو می فهماندم کدام یک توانا تریم. قدرتهای سیاسی حاکم در صحنه، با رحلت پیامبر، به جنگ قدرتی بی رحمانه روی آوردند.

## وعده رسول

روزگار به کندی سپری می شد. سه سال از حجةالوداع و رحلت خورشید نبوت می گذشت. مدتی بود که ابوبکر شوهر اسماء در بستر بیماری افتاده بود. برخی می گفتند: «یکی از بزرگان یهود او را به مهمانی دعوت کرد و در غذایش زهر ریخت و «ابوبکر» و «حارث بن کله» از آن خوردند و بعد از یک سال در اثر آن زهر هر دو در یک روز از دنیا رفتند».

این واقعه در اواخر جمادی الاخر سال سیزده هجرت روی داد. ابوبکر در ایام مریضی «عمر» را به ولایتعهدی تعیین کرد. وثیقه ای نیز نوشته به او داد. هر چند در ابتدای کار افرادی چون طلحه بن عبیدالله و... در این مورد سخن می گفتند ولی بالاخره به این کار تن در دادند. بعد از مرگ خلیفه خبر فوت به پدر و زن ابوبکر رسید؛ پدر هیچ ابراز ناراحتی نکرد و زنش «اسماء بنت عمیس» طبق وصیت به غسل او پرداخت. اما برخلاف درخواست ابوبکر قبل از افطار، در حالی که «روزه» قوای او را به تحلیل برده بود به این کار اقدام کرد و بعد از دفن به سوی منزل و طفل سه ساله اش که تنها یادگار او از ابوبکر بود، شتافت.

شناخت جریانهای انحرافی، اصلی ترین وسیله برای تشخیص حق از باطل است. و اسماء این نبوغ سیاسی را داشت که بتواند جریانهای انحرافی را بشناسد.

با مرگ ابوبکر زندگی اسماء وارد مرحله جدید، خصوصاً در بعد سیاسی شد. انتساب او به ابوبکر چهره‌ای ویژه در بین طرفداران دستگاه حکومتی از وی ساخته بود و افراد زیادی مایل بودند از اعتبار سیاسی او استفاده کنند. ولی روح حقیقت‌خواهی، دختر عمیس را به سوی دیگر سوق می‌داد. تقاضای ازدواج از سوی امیرمؤمنان (ع) اسماء بنت عمیس را از دام قدرت‌طلبان نجات داد. و او را به کانون گرم علوی کشاند. او بی‌هیچ تاملی پاسخ مثبت داد و با قطعی شدن ازدواج وعده رسول الهی که به اسماء فرموده بود: «به زودی تو نیز با این جوان (علی) ازدواج خواهی کرد»، جامه عمل پوشید.

اسماء قبل از ورود به خانه امیرمؤمنان به طور کامل از اندرون آن مطلع بود؛ به این جهت نه تنها احساس غربت نمی‌کرد، بلکه شادمان از وصل با ماهتاب فضایل به خدمت در خانه وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و تربیت فرزندان از جعفر بن ابیطالب و ابوبکر به همراه سرپرستی از فرزندان فاطمه (س) کمر همت بست. از آن روز وصل تا لحظه شهادت امیرمؤمنان معجونی از معرفت و عمل وجود اسماء را در خود فرو برد. او از علی بن ابیطالب نیز صاحب فرزندی به نام «یحیی» شد. و بالاخره بعد از مرگ عثمان توانست «رسیدن حق حاکمیت دینی به صاحب حقیقی آن» را که آرزوی دیرینش و وعده رسول مکرم اسلام بود، نظاره‌گر باشد.

### تربیت شهید ولایت

اسماء یادگار سه ساله ابوبکر را با خود به خانه مولود کعبه آورد. و در آنجا به تربیت وی همت گماشت. فرزندی که پیامبر او را مایه خشم کافران و منافقان خوانده بود. آنچه با ورود فرزند ابوبکر به خانه علی (ع) رخ داد در آینده‌ای نه چندان دور، سرآغاز تحولی بزرگ در بینش محمد نسبت به «حاکمیت دینی موجود» بود. علی (ع) او را

با زندگی سراسر زهد و عدل خویش آشنا می‌ساخت و اسما با شربت معرفت علوی کام محمد را هر روز شیرین‌تر می‌کرد؛ تا آنجا که او را تربیت‌شده علی نامیدند امام صادق (ع) در باره نقش اسما بنت عمیس و امیر مؤمنان در تربیت مکتبی محمد بن ابی‌بکر چنین فرمود:

«کان مع امیرالمؤمنین من قریش خمسۃ نفر و کانت ثلاثۃ عشر قبیلۃ مع معاویۃ. فاما الخمسۃ: فمحمد ابن ابی‌بکر رحمۃ اللہ علیہ انتہ النجابۃ من قبل امہ اسما بنت عمیس و کان معہ ہاشم بن عتیہ بن ابی‌وقاص المرقال و کان معہ جعدۃ بن ہبیرۃ المخزومی و کان امیرالمؤمنین خالہ و هو الذی قال لہ عتبۃ بن ابی سفیان انما لک ہذہ الشدۃ فی الحرب من قبل خالک فقال لہ جعدۃ لو کان خالک مثل خالی لنسیت اباک و محمد بن ابی حذیفۃ بن عتبہ بن ربیعۃ و الخامس... ابی العاص بن ربیعۃ و هو صہر النبی ابو الربیع».

پنج نفر از قریش با امیرالمؤمنین و سیزده قبیلہ با معاویہ بودند. آن پنج نفر: محمد بن ابی‌بکر رحمۃ اللہ علیہ بود کہ نجابت را از طرف مادرش داشت و ہاشم بن عتیۃ بن ابی‌وقاص المرقال و جعدۃ بن ہبیرۃ...

تربیت اسما چنان در جان محمد ریشہ دواند کہ او را در زمرہ پارسایان روزگار قرار داد کہ چون مادرش حق را حتی بہ ضرر خویش پذیرفت. او روزی دست در دست علی بن ابی‌طالب گذاشت و چنین گفت: اشہد انک امام مفترض طاعتک و... محمد از اصحاب پیامبر و امیرمؤمنان بود «صاحب محاسن» او را از جملہ افراد شرطۃ الخمیس می‌داند و شیخ مفید در «اصفیاء اصحاب علی» او را از سابقین و مقربین و در جای دیگر از حواریین آن حضرت ذکر می‌کند.

ثمرہ تربیت محمد توسط اسما و امیرمؤمنان را می‌توان در منش سیاسی او جستجو کرد؛ چه سراسر زندگی سیاسی محمد آکنده از عشق علوی و دفاع مکتبی بود. در جنگ جمل کہ خواہرش عایشہ قافلہ‌سالار آن بود،

هرگز حریم مقدس علوی را رها نکرد و در صف حقیقت طلبان جای گرفت. و پس از آن نیز به عنوان فرماندار امین علی (ع) عازم مصر شد.

حقیقت این است که همین شناخت واقعی جریان حاکم بود که توانست او را در مقابل عوام فریبی و غوغاسالاری حاکم ایمن سازد.

معاویه پس از جنگ صفین در صدد برآمد حکومت مصر را به عمروعاص بسپارد، از این روی، شش هزار نفر جنگجوی به سرزمین مصر روانه داشت. عمروعاص وقتی به نزدیکی مصر رسید، به محمد چنین نامه نوشت که: هرگز نخواهیم گذاشت مصر در حکومت تو و علی که قاتل عثمان مظلوم می‌باشید بماند. در مقابل محمد با لشگری دو هزارنفری به مقابله وی آمد.

این جنگ به نفع عمروعاص پایان یافت. بلافاصله پس از فتح شهر، معاویه بن خدیج از طرف عمروعاص در صدد یافتن محمد برآمد او سردار ولایت را بی حال و نیمه‌جان در حالی که از فرط تشنگی به سختی نفس می‌کشید، یافت و با دست و پای بسته به نزد عمروعاص آورد و گفت: تو را به عنوان خونخواهی عثمان می‌کشم. محمد چون شیری در بند نهیب زد که: او مردی بود که مسلمانان بر علیه حکومتش قیام کردند و شیوه حکمرانیش را نپذیرفتند و چون کنار نرفت کشته شد.

معاویه بن خدیج همان دم با ضربتی سنگین و سریع سخن او را قطع کرد و به این ترتیب بر صفحه حیات دنیوی محمد نقطه پایان گذاشت. آنان بعد از شهادت، بیکر پاکش را به آتش کشیدند.

این شمع روشن حق‌گرایی و اصول‌طلبی، هرگز جانش را به ناحق نیالود.

خبر شهادت محمد، جوان سی‌ساله و یار علی (شهادت او در سال ۳۸ هجری اتفاق افتاد). دشمنان را بی‌اندازه خوشحال کرد.



در این بین ام حبیبه، خواهر معاویه، به محض اطلاع از شهادت او، گوسفندی بریان کرد و به نزد عایشه فرستاد. عایشه که منظور او را به خوبی فهمیده بود با خشم تمام گفت: خدا دختر زن زناکار (هند) را بکشد به خدا از این پس هرگز گوشت بریان نخواهم خورد. عایشه پس از شهادت «محمد» هرگز گوشت بریان نخورد و همیشه در نمازش بر معاویه ابی سفیان، معاویه بن خدیج و عمروعاص نفرین می کرد.

خبر شهادت محمد، جوان رشید اسماء، به همان اندازه که برای دشمنان شادی و سرور به همراه داشت، برای شیعیان اندوهبار بود. امیرمؤمنان به خوبی این حزن و اندوه را به تصویر کشید و فرمود: «ان حزننا علیه علی قدر سرورهم به الا انهم نقصوا بغیضا و نقصنا حبیباً» اندوه ما بر او به اندازه شادی آنان به شهادت اوست چه از دشمنان آنان و دوستان ما یکی کم شد.

او در جواب سالم بن ابی جعد که ضمن عرض تسلیت، سخنی از محمد برای امیرمؤمنان نقل کرد، اندوه خود را چنین فاش کرد: «خدا محمد را رحمت کند. راست گفته بود. او زنده است [شهید است] و روزی می خورد». بار دیگر در جایی فرمود: چرا اینگونه نباشم او فرزند همسرم، دوست نزدیکم، برادر فرزندانم و فرزند خودم بود. جانسوزترین خبری که «اسماء» اسوه صبر و تلاش را در غمی ابدی فرو برد شهادت فرزندش بود. او چنان از این خبر، مخصوصاً نحوه شهادت محمد، متاثر شد که خون از سینه اش چکید. دختر عمیس الگوی زنان آزاده در مقابل این مصیبت جگرسوز به نجوا با معبود یکتای خویش پرداخت و هیچ گاه لب به شکوه و اعتراض نگشود.

## غروب آخرین امید

سال سی و هشت هجری سالی غمبار برای اسماء بود، چه شهادت محمد روح او را به سختی آزرده. اما در فاصله کمتر از دو سال، حادثه‌ای عظیم که غروب خورشید حقیقت و یگانه حاکم دینی زمان را در پی داشت. (شهادت امیرمؤمنان توسط ابن ملجم مرادی در سال چهل هجری، در نوزدهمین روز از ماه رمضان) عمیقترین زخم را بر پیکر اسماء وارد ساخت.

او اینک مولا و مراد و شوهرش را در بستر شهادت می‌دید. خود می‌گفت: حضرت بعد از ضربت خوردن در بستر افتاد، امیرمؤمنان فریادی کشید و بی‌هوش شد. لحظاتی بعد وقتی به هوش آمد، فرمود:

«ستایش مخصوص خدایی است که به وعده خود عمل کرد و مرا در بهشت جای داد.»

آن روز وصل تا لحظه شهادت امیرمؤمنان معجونی از معرفت و عمل وجود اسماء را در خود فرو برد.

شیعیان حضرت که در اطرافش با اضطراب تمام حلقه زده بودند از آنچه می‌دید سؤال کردند. علی (ع) فرمود:

«هذا رسول الله و اخی جعفر و عمی حمزه و ابواب السماء مفتحة و الملائكة ينزلون یسلمون علی و یبشرون و هذه

فاطمه قد طاف بها و صائفها من الحور و هذه منازلی فی الجنة لمثل هذا فلیعمل العاملون».

این پیامبر خدا و برادرم جعفر و عمویم حمزه است. درهای آسمان آغوش گشوده‌اند و فرشتگان را مشاهده

می‌کنم که بر من فرود می‌آیند، سلام می‌کنند و بشارت می‌دهند. و این فاطمه است که حوریان بر اطرافش

حلقه‌زده‌اند. مقام خود را در بهشت می‌بینم که بندگان خدا برای به دست آوردن این مقام والا باید بکوشند.

## گنبد سبز فام

اسماء جان، مال، موقعیت و فرزندان را در راه ولایت علوی فدا کرد و تا لحظه آخر قدمی به عقب برنداشت؛ هر چند نحوه زندگی بانوی بهشتی از زمان شهادت امیرمؤمنان به بعد، در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است، با این حال شکی نیست که او با دین محمدی و مهر علوی به دیدار معبود یگانه شتافت و عشق آنان را با خود به بهشت برین برد.

برخی می‌گویند او تا سال ۶۵ هجری زنده ماند و به این ترتیب توانست چند سالی از امامت علی بن حسین (علیهماالسلام) را درک کند. گروه دیگر وفات او را در زمان حیات امیرمؤمنان (ع) می‌دانند. در این صورت باید نظریه آنانی را که محل دفن اسماء را در کوفه و اراضی جوازیه می‌دانند پذیرفت. اما طبق نظریه دیگر محل دفن او در قبرستان «باب الصغیر» دمشق واقع شده است. قبر مربوط به وی در کنار میمونه، دختر امام حسن (ع) و حمیده، دختر مسلم بن عقیل، در یک خانه و پشت مقبره حضرت سکینه و مقبره ام کلثوم و سمت چپ مرقد عبدالله فرزند امام صادق (ع) واقع است. گنبدی به رنگ سبز مشخصه اصلی مرقد اسماست که در سال ۱۳۳۰ قمری نوسازی شده است.

جانسوزترین خبری که «اسماء» اسوه صبر و تلاش را در غمی ابدی فرو برد شهادت فرزندش بود. او چنان از این خبر، مخصوصاً نحوه شهادت محمد، متاثر شد که خون از سینه‌اش چکید.

## شخصیت روایی

ارتباط مداوم با اهل بیت رسول اکرم (ص)، تعهد مکتبی و دینی و پایداری در راه حقیقت خواهی، مجموعه عواملی بود که موجب شد دختر عمیس گهرهای فراوانی از خاندان وحی گرد آورد. برخی بر این اعتقادند که او کتابی به همراه داشت که احادیث را از روی آن برای مردم باز می‌گفت. اسما از رسول اکرم (ص) قریب شصت گوهر گرانبها (حدیث) به همراه داشت.

او با دین محمدی و مهر علوی به دیدار معبود یگانه شتافت و عشق آنان را با خود به بهشت برین برد. مجموعه احادیثی که اسماء بنت عمیس از پیامبر اکرم، امیرمؤمنان و فاطمه زهرا (علیهم‌السلام)، به یادگار گذاشت، به اندازه‌ای است که خود مجالی جداگانه می‌طلبد. شیخ طوسی او را از «صحابی»ها می‌داند. عده‌ای نیز او را از اصحاب امیرمؤمنان ذکر می‌کنند.

## راویان از اسماء بنت عمیس

برخی از اشخاصی که از اسماء بنت عمیس روایت نقل کرده‌اند عبارتند از:

- ۱ - امام سجاد ۲ - پسرش عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ۳ - عون بن جعفر ۴ - قاسم بن محمد بن ابی بکر ۵ - ام عون دختر محمد بن ابی جعفر ۶ - عبدالله بن رفاعه ۷ - ابوبرده بن ابی موسی ۸ - فاطمه صغری دختر علی بن ابی طالب ۹ - عبدالله بن عباس ۱۰ - عبدالله بن شداد ۱۱ - ابوزید المدنی ۱۲ - عمر بن خطاب ۱۳ - عروه بن زبیر ۱۴ - ابوموسی اشعری ۱۵ - ابوبکر بن عبدالرحمن ۱۶ - زید الخثعمی ۱۷ - مجاهد ۱۸ - عتبه بن عبدالله التیمی ۱۹ - حبیب بن سالم ۲۰ - حره ۲۱ - مجاهد بن جبیر ۲۲ - عامر الشعبی ۲۳ - قیس بن ابی حازم ۲۴ - داود بن ابی عاصم ۲۵ - عبدالله بن بابیه ۲۶ - عطا

بن ابی رباح ۲۷- ابو بردة بن ابی موسی اشعری ۲۸- ام محمد بنت محمد بن جعفر ۲۹- ام جعفر بنت محمد بن جعفر

بن ابی طالب ۳۰- فاطمه بنت الحسین ۳۱- زینب بنت امیرالمؤمنین ۳۲- فاطمه بنت امیرالمؤمنین ۳۳- سعید بن

مسیب.

وجود شخصیت‌های بلندمرتبه در این میان؛ مانند امام سجاد (ع)، عبدالله بن عباس... که به احادیث او استناد

کرده‌اند، در معرفی شخصیت رجالی وی به تنهایی کافی است و ما را از هر توضیحی بی‌نیاز می‌سازد.